

صدای آشنا، ازان سوی قرن

نیک محمد قایل
نطاق رادیو کابل (رادیو افغانستان)

نوشتۀ ضیا



98 سال پیش، در زمان قیادت اعلیحضرت امان الله ، صدا از ورای امواج رادیوبه گوش مردم کابل رسید. پس از مدتی دستگاه فرستندۀ آن که به

نام (استیشن رادیو) معروف شده بود از فعالیت بازماند. دگر باره در ماه حمل 1320 خورشیدی به فعالیت آغاز کرد.

نخستین دستگاه فرستندۀ رادیو متصل به پُل هارتل بنام (کوتی لندنی) موقعیت داشت که اکنون ازان هیچ نشان به جا نمانده است. سپس در پل باغ

عمومی انتقال یافت که تا سال 1307 به نشرات خود ادامه داد. تا آنکه دستگاه های فرستندۀ رادیو و برنامه های آن روز تا روز در زمان پادشاهی محمد ظاهر وسعت پیدا نمود که تا امروز دوام دارد.

افغانستان نشرات سر تاسری نداشت، بلکه کمتر خانه ها در کابل وجود داشت که از رادیو

وبرنامه های آن استفاده می کردند. خودم (ضیا) شاید پنج ساله بودم که پدر مرحومم به حکومت چارده کابل (بعد ولسوالی) ماموریت داشت. در محله قلعه خواجه های چارده زنده گی می کردیم و

به یاد دارم مردم محل به تنهایی یا با دوستان و یا با اعضای خانواده های شان به خانه های کسانی که رادیو می داشتند، برای شنیدن آن میرفتند و یا

از رادیو های دولتی که در مناطق مختلف شهر قرار می داشت، به اخبار، موسیقی و سایر برنامه های آن گوش می دادند.

در میان صدا هایی که از حنجره نطقان از طریق رادیوکابل به نشر میرسید، یکی آن صدای گیر، صمیمی، پر طراوت و پُر صلابت محترم الحاج نیک

محمد قایل بود که طنین آوازش تا هنوز از آنسوی سالها در گوشهای علاقمندان جا دارد.

هفته نامه "افق" خود را سعادت مند احساس میکند، با این خردمند کهن سال که با درد های کهنسالی از ناحیه چشم، شکر و فشار دسته و پنجه نرم می

کند اما از لطف پروردگار در سیمایش بارقه های طراوت موج می زند، پس از مدتها آرزومندی در آخرین روزهای ماه مبارک رمضان سال روان

در منزل شان (کنبرا) دیدار مجدد کردم. پس از چند لحظه یافتم که این مرد خدا پرست با وجود کبر سن (بالای صد سال) و با وجود مریضی

های شکر و فشار اما؛ با عزم استوار فریضه روزه، نمازهای پنجگانه، تراویح و ختم قرآن عظیم الشان را بی وقفه به انجام می رساند.

هدف از دیدار با این شخصیت گرامی این بود که حدود دو سال پیش با ایشان گپ زده بودم تا از جریان زنده گی پر بار شان مقداری معلومات به دست آرم تا آن معلومات بهترین تحفه به کسانی باشد که به فرهنگ و فرهنگیان ارج می گزارند و همچنان این تحفه به کسانی باشد که سالها پیش با

آواز شان انس گرفته بود و هم به کسانی که تا حال او را نشناخته اند تقدیم نمایم. جناب شان لبیک گفتند و با دست و قلم توانای شان مقداری از

یادداشت های ارزشمند زنده گی خود را به روی صفحه های کاغذ نوشتند که با تاسف بیماری چشم برای شان عاید شد و دیگر توان نوشتن را در

خویش ندید و این آرزوی من در نیمه راه ماند. ناگزیر شدم از همان مقدار دستنویس های شان استفاده کنم و اما نیاز داشتم از نزدیک با ایشان

ببینم و یگان یاد داشت های لازمی را شفاهی به دست بیاورم. تا مگر این کار من نشانه ای از بزرگداشت به آن بزرگوار و از جانبی سبب خشنودی

دوستان و علاقمندان گردد.

از لابلای یادداشتها و صحبتهای شان این چیز ها را یافتم:

جناب الحاج نیک محمد خان قایل، زاد روز خود را از روی یاد داشت تاریخی که در لوح خاطرش نقش بسته چنین نوشته اند: (اعلان استقلال از

جانب غازی امان الله خان و قیام مردم افغانستان علیه استعمار انگلیس را خوب به یاد دارم... همچنان قیام امیر حبیب الله کلکانی و دوره سلطنت

نادر خان هُو به هُو یادم است). به روایت این یاد داشت، که مصادف است به 98 سال قبل از امروز، لاجرم جناب شان به هر سن و سالی که دران

وقت بوده اند، اکنون عمر پر بار شان چند سال بالا تر 100 سال رسیده، شاید 108 یا بالا تر از آن باشند. از همین جا برای شان عمر دراز همراه با صحت و سلامتی آرزو میکنیم.

جناب شان در منطقه قدیمی شهر کابل (شور بازار - گذر صندوق سازی) چشم به جهان گشود. پدر شان مرحوم الحاج ولی محمد خان ناظر و مشاور خانواده گی معین السلطنه (عنایت الله خان

(بود که خداوند به او فرزندی داد، اسمش را (نیک محمد) گذاشت.

نیک محمد که هنوز شیر خواره بود و سن یک ساله گی را تکمیل نکرده بود، روح مادرش به ملکوت اعلی پرواز کرد. مادر کلانش بی بی حاجیه

(حوا) که زن با خدا و پرهیزگار بود، طفلک را در زیر سایه حمایت و مهربانی خود قرار داد و از هرگونه محبت و مواظبت مثل یک مادر واقعی در

برابر نواسه اش دریغ نکرد. همینکه طفلک دست راست و چپ خود را شناخت و آماده خواندن و نوشتن شد، پدر مهربانش خواست او را به مکتب

شامل کند، اما مادر کلانش که نیک محمد کوچک را با دل و جان پرورده بود، مانع شمولیت او به مکتب شد. دلیلی که مادر کلانش نخواست به بود این

طفل بی مادریه مکتب شامل شود، این بود که آن زن با تقوا و خدایپرست می خواست، پیش از آنکه نواسه اش به مکتب برود، باید درس و تعلیم دینی را از مسجد آغاز کند، تا در پرتو قرآن با اخلاق و سجایایی که بر شالوده دین مقدس اسلام استوار باشد، تربیت شود.

مادر کلان، این زن دین دوست، به پسرمرحومش ولی محمد وظیفه سپرد که طفلک را نزد مولوی صاحب مسجد به شاگردی بنشانند. فردای آن پدر

و پسر به مسجدی که مقابل منزل شان قرار داشت رفتند، مولوی مسجد او را پذیرفت و به مرحوم ولی محمد خان یاد داشت سپرد که قلم، دوات، کاغذ همچنان کتابهای مروج را که اطفال در مساجد می خواندند، از بازار تهیه کند.

نیک محمد کوچک در حلقه درس خوانان مسجد قرار گرفت. مادر کلان و محمد ولی خان به خاطر ابراز خوشنودی از مولوی مسجد که به فرزند

شان آموزش می داد، وی را با اهدای تحفه هاز قبیل دستار، چین و دعوتها و هر امکان دیگر به قدرمی گرفتند.



از راست به چپ: استاد عبدالکریم رحیمی (نقاش)، مرحوم دکتور فرحان (هنرمند تیاتر)، الحاج قایل (نطق) پروفیسور امین صیقل، ناصر فرهادی (نقاش) محمود صیقل فعلاً نماینده دایمی افغانستان در ملل متحد

دیری نگذشت این طفل ذکی استعداد و توانایی اش را در فراگیری خواندن قرآن کریم، خلاصه، قدری، کنز، منیه، پنج کتاب، صرف میر، صرف و

نحو، ترجمه قرانکریم، خوانش بوستان و گلستان و دیوان حافظ تبارز داد. او سرحلقه درس خوانان در مسجد شد. گذشته از آن عهده دار آموزش دیگر همسالانش نیزگردید.

نیک محمد این نو باوۀ سخت کوش تنها به فراگیری درس اکتفا نکرد، او توانست اکثر خدمات داخل مسجد و دست‌پیشی به امام و تنظیم امور مردم با مسجد را نیز به انجام برساند. به زودی در میان بزرگان محل محبوبیت فراوان پیدا کرد.

وقتی مادرکلان مرحوم و پدر بزرگوار شان از ناحیۀ فراگیری آموزه های اسلامی فرزند شان اطمینان حاصل کردند، آنگاه طفلک به مکتب شامل

شد، در نتیجه این نهال آرزوها، درس و تعلیم رسمی یا مکتبی را تا ختم لیسۀ صنایع به اكمال رساند.

نیک محمد در جریان فراگیری مکتب به خانواده و معلمان خود ثابت ساخت که او شاگرد، پرتلاش، مستعد و خوش اخلاق می باشد. گویا پدر و

مادرش به خوبی دانسته بودند که فرزند شان نیک اخلاق و نیک پندار به بار می آید. شاید به همین دلیل یا آرزو نامگذاری با مسمای او را (نیک

محمد) انتخاب کرده باشند. علاوه بر دوران طفلی، نوجوانی و نخستین سالهای جوانی اش توأم با کارکردها و فعالیت‌های ستودۀ ماورای درسی از

قبیل سهم‌گیری در مقاله خوانی و گوینده گی در کنفرانس های مکتب و سایر فعالیتها چشم گیر بود. او که هنوز در مراحل نوجوانی و جوانی قرار

داشت، صدای نطقان را از ورای امواج رادیو می شنید. از شنیدن اخبار به خصوص شنیدن شعر و داستان از طریق رادیو لذت می برد. این خیالها

را در سر می پرورانید و با خود می گفت: روزی فرا خواهد رسید که خود نطق شود؟

نیک محمد تجربیۀ جالب را در تمرین گوینده گی انجام می داد که اجرای آن تجربه توسط آن نوجوان در آن زمان برای خواننده بسیار دلچسپ است که ایشان در قسمتی از دست نویس خود چنین تذکر داده اند:

(... در آن وقت و تا سالهای متمادی، مایکروفون، لادسپیکر و سایر وسایل صوتی الکتریکی به مثابۀ پُر عنقا و اکسیر نایاب بود. من به خاطر تمرین

و سیراب عطش درونی نسبت به نطقی، پیپ تیل خاک را طوری سوراخ کرده بودم که به یک طرف آن دهن خود را می گذاشتم و از سوراخ دیگر

صدا انتشار می یافت. همان پیپ را بصورت پنهانی در یک قسمت بالایی مسجد که در نزدیک خانۀ ما قرار داشت و معمولاً ازان مکان آذان داده می

شد، می بُردم و هر روز در یک وقت معین خیر ها، مضامین ادبی، اجتماعی و هر چیز دیگر را که از روزنامه ها و جراید به نشر می رسید، با صدای

بلند به خوانش می گرفتم. صدایی که از پیپ تیل خاک بلند می شد، مشابه به صدایی بود که مردم آنرا از رادیو می شنیدند و با تعجب فکر می

کردند که رادیو یا لادسپیکر رادیو در کدام قسمت مسجد نصب شده باشد. به همین دلیل اکثر مردم محل به خاطر شنیدن آن در محوطۀ مسجد

جمع می شدند.

جناب شان می گویند: وقتی صدا از جعبه یا صندوقچه (رادیو) بیرون می شد، آن صدا برمن تاثیر می گذاشت و به شور و شوقم در هنر گوینده گی می افزود.

قایل نوجوان نتوانست خواست درونی اش را خفه کند. درخواست کار به ریاست مستقل مطبوعات وقت داد تا او را به حیث نطق در رادیو کابل

استخدام کنند. خواستش پذیرفته شد، ازان پس با خوانش اعلانات تجاری، فوتی، معرفی برنامه ها، پخش آهنگهای فرمایشی، و امثال آن پرداخت.

قایل جوان با درست تلفظ کردن کلمه ها، آهنگ و موسیقایی صدا و همچنان فهم او از ادبیات استعدادش را در هنر نطقی به نمایش گذاشت. چندی

نگذشت که به خوانش اخبار، پارچه های ادبی، شعر و اجرای برنامه های اختصاصی رادیو راه یافت.

اجرای درامه ها و داستانهای رادیویی که علاوه از داشتن صدا به مهارت، تجربه و تحصیل در تمثیل را ایجاب میکند، این هنر را از استاد مهربان نظر

اوف که زمانی وزیر فرهنگ تاجیکستان بود و به حیث یک استاد هنرمند تیاتر با هنرمندان کابل ننداری همکاری میکرد، آموخت و ازان پس در اجرای برنامه های تمثیلی رادیو نیز سهم گرفت. ایشان آثار نویسنده گان برجسته را به خوانش می گرفت و از جمله داستان رادیویی (تنبور

شکسته) نوشته دکتور محمد عثمان صدقی وزیرمطبوعات وقت را خواند که مورد توجه و علاقمندی فراوان شنونده ها قرار گرفته بود.

صدای خوب و خوش جناب الحاج نیک محمدخان قایل، حدود 30 سال گوش شنونده هایش را از طریق رادیو نوازش داد. طوریکه هر شنونده چه از طریق رادیو و یا رویاروی از صدایش احساس لذت میکرد.

همکاران و هرکس دیگر از خلق خوش، صداقت و صمیمیت بی شایبه او خرسند بودند و به همین دلیل مورد احترام قرار داشت و دارد.

نطاقان معروفی که از آغاز تا دوره های بعدی با او همکاری داشتند؛ مرحوم سرور گويا، غلام محمد شاکر، عبدالله لطیف زاده، قاسم یوسف زاده،

غلام حضرت کوشان، کریم روهینا، مهدی ظفر ... همچنان از خانمها، رقیه ابوبکر، شکرپه رعد، لطیفه کبیر سراج، شفیقه محمود حبیبی ... بودند که

برخ آنها الحمد لله حیات دارند و تعداد زیاد شان به رحمت الهی پیوسته اند.

جناب قایل صاحب در قبال آنکه به نطاقی مشغول بودند، کار ها و وظایف مختلف دفتری و اداری را در شعبات و مربوطات رادیو، مطبعه، جراید،

آژانس باختر، مدیریت عمومی سینما ها، کلوپ مطبوعات، ریاست کوپراتیف مامورین ... از بست های ماموریت تا مدیریت و ریاست را به وجه

احسن به انجام رسانده اند و حایز تحسین نامه ها و تقدیر نامه های فراوان گردیده اند.

محترم قایل با به قدرت رسیدن حاکمیت 7 ثور باز نشسته شد. سه سال دیگر به حیث آمر فروشات و مدتی هم به حیث رئیس تجارتي فابریکه صناعتي

بافنده گی توفیق در کابل کار کرد. ایشان مانند سایر هموطنان ما از شر جنگ و اوضاع نا سالم وقت همراه با خانواده اش به پاکستان مهاجر شد و پس ازان به

استرالیا در شهر کانبرا پایتخت استرالیا اقامت گزید. وقتی به استرالیا مقیم شدند، کسانی از قبل او را می شناختند و یا با صدایش آشنایی داشتند و

همچنان برخ دیگر که به هنر، فرهنگ و تقوای این شخصیت بزرگوار معلومات حاصل کردند، همواره مورد احترام جمعیت افغانها در کنبرا

قرارگرفت. با توجه به حرمت گذاری مردم منحیث یک شخصیت برجسته فرهنگی از سوی مقامات دولتی استرالیا نیز مورد احترام واقع شدند.

الحاج قایل ماشالله 9 فرزند دارند که درجه های عالی تحصیلی را به دست آورده اند. خودش با همسفر خوب زنده گی اش محترمه بی بی حاجی

قدسیه قایل و فرزند کوچکش مجتبی قایل در شهر کانبرا یکجا به سر می برند..

در اخیر این یادداشت می خواهم بگویم، واقعاً سعادت مندم که درین غربت سرای این امکان برایم میسر شده است تا با نشر هفته نامه "افق" در خدمت

وطن و وطنداران فرهنگی و شخصیت های جلیل القدر علمی، هنری و فرهنگی کشور عزیزم قرار گرفته ام..

